

جلسه ۵

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین».

بحث در وجوه افتراق بین استصحاب و بعض قواعد دیگری است که شباهت به استصحاب دارد از جهت این که در آن جا هم یقین و شک مقوم قاعده هست.

در مصباح الاصول رفتند سراغ برای بیان این قواعد رفتند سراغ این که یقین و شک تضاد دارند یا به یک ملاحظه ای تناقض دارند و بنابراین اجتماع شان برای یک شخص نسبت به یک موضوع ممکن نیست مگر این که اختلافاتی باشد. آن وقت اختلافات را یا در متعلق است یا در زمان است. زمان متعلق ها یا در خود یقین، زمان یقین و شک است. این سه تا که یا اختلاف در متعلق است به طوری که متعلق ها اصلاً ماهیتاً و ذاتاً متباین هستند. یا اختلاف در زمان شان است ولو این که ذاتاً و ماهیتاً یکی باشند. یا اختلاف در خود زمان یقین و شک است ولو این که آن متعلق ها ذاتاً، ماهیتاً، زماناً متحد باشند. ولی در عین حال این سه قسم درست است. سه قسمی است که دیگر چهارمی ندارد. حصر آن حصر عقلی است اما استیعاب نشده در عین حال؛ مثلاً آن جایی که متعلق یقین و شک مختلف است دو قسم ذکر شده که یا اصلاً متباین هستند کاری به هم ندارند یا ارتباط دارند. آن جایی که اصلاً به هم مرتبط نیستند؛ یقین به یک چیزی دارد. مثلاً یقین دارد به طهارت این شیء، شک دارد در نجاست یک شیء آخری یا شک دارد در این که امروز اول ماه است یا نه؟ اصلاً ربطی به هم ندارد. و آن جایی که ارتباط دارند مثل این که یکی اش مقتضی است یکی اش مانع است از آن مقتضای آن مقتضی، آن وقت گفتند این مورد قاعده مقتضی و مانع است. ولی آن از محل بحث خارج است. خب این جا یک قسم سوم یا برای آن جایی که ارتباط دارند یک قسم دومی متصور است و آن این است که یقین به مقتضی دارد شک در شرط دارد. مگر این که شرط را به مانع برگردانیم به این که عدم شرط مانع است مثلاً؛ کسی این جور بگوید که خب درست نیست

س: آن را به این برمی گرداند آن وقت؟ مانع را به شرط یا شرط را به مانع؟؟

ج: خب این چی؟ خب این متعرض این مثلاً نشدند. یا این که در مواردی که ما یقین داریم که متیقن، یقین به وجود متیقن پیدا می‌کنیم. خب این هم صوری دارد. دوتای آن را متعرض شدند. یک وقت شک ما نسبت به زمان قبل از آن زمانی است که یقین به حدوث پیدا کردیم. یقین به حدوثش پیدا کردیم. روی قبل چه طوری است؟ مثل همان استصحاب قهقرایی که در لغت است، در جمل است. یک وقت هم هست که شک ما برای زمان استقبال است. زمانی که هنوز نیامده، مثل این که کسی است ذوی‌الاعذار در اول وقت می‌بیند عذر دارد ولی شک دارد تا پایان وقت عذر او استدامه پیدا خواهد کرد یا نه؟ می‌تواند با استصحاب بقاء عذر تا آخر وقت بدار کند و اول وقت وظیفه صاحب عذر را انجام بدهد یا نه؟ خب این هم یک قسم است ولی توی تقسیمات نیامده، تقسیمات مصباح الاصول را عرض می‌کنم. و یا این که گاهی هم نه، استصحاب متعارف است. نه قهقرایی است نه استقبالی است؛ استصحاب متعارف است. در استصحابات متعارف هم خودش دو قسم است. گاهی هست که نمی‌داند آن متیقن که یقین به آن پیدا کرده آن متیقن الحال موجود است یا نه که می‌خواهد الان آثار را بر آن بار کند. الان وضو دارم یا ندارم؟ الان این آب پاک است یا پاک نیست؟ می‌خواهد ترتیب آثار فی الحال بدهد. گاهی نه، الان هم می‌داند منقضی شده و دیگر نیست فی الحال، برای گذشته کار به آن دارد. آثاری بر او است. الان می‌داند این‌ها متنجس است ولی نمی‌داند در زمان قبل این پاک بوده که ملاقات کرده با فلان شیء که الان آن شیء مورد ابتلاء او است یا وضو خودش گرفته آن موقع، پس استصحاب می‌کند بقاء آن را برای زمان ماضی نه حال و گاهی هم برای هر دو حالت است چون این علی سبیل منع الخلو است دیگه، گاهی هم برای هر دو حالت است هم حال هم گذشته. و گاهی هم شک ما البته می‌خورد به همان که یقین ما به آن خورده که می‌شود شک ساری و ...، اگر این جور بخواهیم پیش بیایم که در مصباح الاصول ذکر شده خب باید همه‌ی این حالات را، این‌ها را ذکر کنیم دیگه و بگوییم و یک نقصانی آدم می‌بیند کانه یعنی شاکله بحث جوری قرار داده شده که باید خب اگر بنا است آن جوری صحبت بشود باید همه‌ی حالات فهرست بشود و بیان بشود و گفته بشود. ولی دأب معمول بزرگان این است که خود این عناوین خمس را ذکر می‌کنند یا اربعه را یا ثلاثه را، یعنی فرق استصحاب و قاعده مقتضی و مانع، فرق استصحاب و قاعده یقین، همین سه تا را، همین سه تا را فقط بحث کردند که چه فرقی می‌کند. بعضی‌ها یک چهارمی هم به آن اضافه کردند که استصحاب قهقرایی باشد مثل خود ایشان، بعضی هم یک پنجمی اضافه

کردند که آن روز ما نگفتم، جناب آقای فدایی تذکر دادند درست بود. بعضی ها هم بیان کردند مثل شیخنا الاستاد استصحاب استقبالی را هم اضافه کردند. پس استصحاب متعارف، یقین سابق شک لاحق که معمولاً شک در بقاء است. استصحاب قهقرای، استصحاب استقبالی، شک قاعده مقتضی و مانع، قاعده یقین. این پنج تا.

حالا فرق این پنج تا چیه؟ دیگه حالا این یقین و شک فلان هستند و این حالاتی دارد فلان؛ این ها نمی خواهد. ما این پنج تا را در اصول و فقه داریم و از آن استفاده می شود. فرق این ها با هم چی هست؟ که گفتیم هم فرق تارّه از ناحیه مایتنوم به این پنج تا هست که موردش کجا است؟ مایتنوم به آن کجا است و یکی هم از ناحیه ملاک حجیت است. حالا صرف نظر از حجیت، ملاک حجیت در این ها با هم چه فرقی می کند؟

اما فرق قاعده مقتضی و مانع و استصحاب؛ آن هم استصحاب متعارف: معمولاً این جوری فرق گذاشتند که در قاعده مقتضی و مانع یعنی این قولاً واحداً تقریباً هست دیگه، در قاعده مقتضی و مانع متعلّق یقین و متعلّق شک ما متفاوت است، متباین است. شما در قاعده مقتضی و مانع یقین به وجود مقتضی و شک در وجود مانع دارید. مانع امر و مقتضی امر آخر، مثلاً یقین دارید به ملاقات این ماء با نجس که ملاقات ماء، ماء قلیل مثلاً با نجس مقتضی نجاست است. شک دارید آیا در زمان ملاقات کُریت حادث شد یا کُریتی وجود داشت که مانع است از تنجس یا نه؟ بزرگانی مثل محقق تهرانی و تلامذه ایشان مثل محقق بهبهانی، آقای آسید علی رامهریزی بهبهانی رحمه الله علیه، ما تقریباً همان اوائل طلبگی مان این ها بود که ایشان به رحمت خدا رفتند. خیلی شخصیت عظیمی بود آقای آسید علی بهبهانی رامهریزی که در اهواز دیگه این اواخر بود. تابستان ها هم می آمدند اصفهان مسجد سید اصفهان؛ خیلی با عظمت (شنیده بودیم ما البته نرفته بودیم آن جا)، خیلی با عظمت بود و آن زمان می گفتند ایشان وقتی تابستان ها مشهد مشرف می شود یک ساعت قطار نگه می دارد برای نماز ایشان، ایشان از تلامذه محقق تهرانی گفته می شود یا از تلامذه تلامذه اش هست که کتاب های محقق تهرانی را ایشان چاپ کردند معمولاً که رائج شد مثل ودائع النبوه و کتاب های دیگر محقق تهرانی در فقه. ایشان یک کتابی دارد الفوائد العلیّه، ایشان در آن جا هم قاعده مقتضی و مانع را مفصل بحث کرده، یکی از منابع قاعده مقتضی و مانع کسی بخواند ببیند این بزرگان چه می فرمایند همین کتاب الفوائد العلیّه است مال ایشان، این ها می گویند بله، قاعده مقتضی و مانع؛ این جا ما می گوییم این آب نجس است. مقتضی برای نجاست که ملاقات با نجس

است پیدا شده، مانع نمی‌دانیم نجس است یا نه؛ باید بگوییم این آب نجس است. آن‌هایی که قاعده مقتضی و مانع را قبول ندارند خب می‌گویند لعلّ این آب کُر بوده، پس ما شک داریم که نجس شده یا نه؟ استصحاب بقاء طهارتش را می‌کنیم.

حالا بحث این‌که قاعده مقتضی و مانع صحیح است؟ صحیح نیست؟ دلیل دارد یا دلیل ندارد؟ ایشان فرمودند ما بعداً بحث خواهیم کرد که خب سرچایش بحث بحث می‌شود. اما در باب استصحاب؛ ما در آن‌جا متعلّق یقین و شک‌مان واحد است. آن‌جا شک در یقین ما مقتضی شک در مانع بود. این‌جا نه، همین در مانحن.... طهارت این آب را یقین داشتیم. قبل از این‌که ملاقات با این نجس بکند یقین داشتیم همین آب پاک بود. الان شک داریم همین آب نجس است یا نه؟ پس متعلّق‌شان یکی است. یعنی آیا آن طهارت باقی است یا باقی نیست؟ پس در باب استصحاب متعلّق‌ها یکی هستند. فقط شک‌مان در بقاء همان حالت سابقه است. متعارف بین فقهاء و اصولیون فرق قاعده را همین‌جور ذکر کردند. چون آن‌ها معمولاً همان‌طور که از تعاریفش هم معمولاً برمی‌آید استصحاب را شک در بقاء می‌دانند.

این‌جا عرض کردیم در جلسه گذشته محقق شهید صدر قدس سره می‌فرماید استصحاب متقومّ به شک در بقاء نیست. بلکه عبارت است از بناء بر یقین مفروغ‌عنه، شما وقتی یک یقینی مفروغ‌عنه داشتی مادامی که یقین به زوال او پیدا نکردی باید بناء بر او بگذاری، استصحاب یعنی همین؛ حالا می‌خواهد بقاء باشد می‌خواهد نباشد. تعبد به بقاء نیست. لاتنقض الیقین بالشک، توی آن نوشته که ما تو را متعبد می‌کنیم به بقاء او، و مثال زدند برای جایی که نمی‌توانیم بگوییم تعبد به بقاء است و نمی‌توانیم بگوییم حتماً بقاء است؛ به چی؟ به این‌که اگر شما علم اجمالی دارید به این‌که یک شیء‌ای یا الان حادث شده یا قبل حادث شده و اگر قبل حادث شده حالا هست، شاید باشد. یا الان حادث شده یا قبل از این حادث شده و اگر قبل حادث شده نمی‌دانم هست یا نه؟ احتمال می‌دهم باقی باشد. خب اگر شما بگویید که استصحاب تعبد به بقاء است خب در این‌جا نمی‌توانید تعبد به بقاء، تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه‌اش می‌شود دیگه، چون اگر الان حادث شده باشد بقاء نیست. اما اگر بگویید نه، استصحاب یعنی با خود گرفتن یقین همان‌طور که گفتیم؛ ما همان معنای لغوی را می‌گوییم. یقین را با خودت داشته باشی و دلیلش هم لاتنقض الیقین بالشک، یقین را نشکن به

شک، خب شما یقین که داری که این بالاخره پیدا شده که، حالا یا قبل یا حالا، نمی‌خواهد بگویی باقی است تا بگویند نمی‌دانم این جا ... نه، پس بنابراین این فرمایش ایشان است.

حالا یک تعلیقه‌ای عرض کردیم قبلاً و حالا این بیشتر هم تأمل می‌خواهد. تعلیقه‌ای که عرض کردیم این بود که قومی که می‌گویند شک در بقاء است این جا را هم قائل هستند به این که شما عمل به یقین باید بکنید. چرا؟ برای این که یک قضیه منفصله تشکیل می‌دهند. می‌گویند اگر حالا حادث شده که خب، اگر حالا حادث نشده قبل است، خب شارع می‌گوید بگو باقی هست. نه این که استصحاب شک، تعبد به بقاء نیست به خاطر این، نه ممکن است باشد. البته قبول است که توی دلیل استصحاب اگر روایات باشد آن جا نوشته بقاء مگر آن روایاتی که فشککت، بعضی‌هایش اصلاً مصداقش شک در بقاء است. «کنت علی یقین فشککت»، اما موردش بقاء است

س: آن‌ها هم باز ذیلش لاتنقض دارد. و لاتنقض الیقین ...

ج: بله ولی خب ... ولی «لاتنقض الیقین بالشک فان الیقین لا ینقض بالشک»، فان الیقین؛ تعلیل فرموده، فان الیقین لاتنقض بالشک. این درست است ولی اگر هم کسی گفت؛ آن جور نیست که ما بگوییم این جاها حکم مجهول می‌شود تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه می‌شود. مگر این که شما بگویند که باید استصحاب تعلیقی نمی‌شود باشد که اگر هم این جور بوده استصحاب جاری است. خب این یک ...

س: این فلیمض چه جور است حاج آقا؟

ج: بله؟

س: «من کان علی یقین فشکّ فلیمض»

ج: علی یقین

س: می‌دانم. این وزانش مثل لاتنقض است یا این که آن‌ها باید با بقاء تقسیم؟؟ کنیم؟

ج: نه، این هم می‌شود «من کان علی یقین فشکّ فلیمض علی یقینه»

س: مضی بر یقینش بکنیم؟

ج: بله، بله

س: یعنی؟؟ ندارد این مضمی؟

ج: نه، فلیمض یعنی کار خودش را

س: بله ولی خب

ج: کار خودش را، کار خودش را براساس آن یقینش قرار می دهد نه براساس شکش. خب این فرق.

فرق دیگری که بین قاعده مقتضی و مانع و استصحاب وجود دارد این است که ملاک کشف بنابر امارت استصحاب؛ یک وقت ما می گوئیم اماره نیست استصحاب، براساس کشف نیست. براساس طریقت نیست، یک تعبدی است عقلاء دارند یا شارع دارد به این که برای سامان دادن امور یک تعبدی است. اما اگر قائل به امارت شدیم حیث کشفش فرق می کند. در قاعده مقتضی و مانع وجه بناء بر وجود مقتضا این است که معمولاً مقتضی ها اثر خودشان را می گذارند و معمولاً موانع قلیل الوجود است که پیدا بشود. چون این چنینی است که معمولاً مقتضی ها کار خودشان را انجام می دهند، مقتضا و اثر خودشان را محقق می سازند براساس این است. اما در استصحاب به خاطر غلبه بقاء مایوجد است. معمولاً چیزی که پیدا می شود، حادث می شود غالباً باقی است و خود این حدوث نه یقین به حدوث، حالا بعضی ها هم گفتند یقین به حدوث ولی خود حدوث یک شیء ای معمولاً همراه با بقاء آن شیء است. پس کاشف در این جا امر و کاشف در آن جا امر آخر، این بنابر امارت در این جهت هم با همدیگر... که البته این ها را بعداً این ها ان شاء الله بحث می شود که این ها این حرف ها این ها هم درست نیست، ظنی است، گاهی از ظن هم پایین تر است، ولی آن هایی که می گویند بر این اساس می گویند. پس وجه کشف در آن جا با وجه کشف در این جا مختلف است و متفاوت است.

در این جا یک انقلتی وجود دارد و آن این است که گفته می شود این فرقی که گذاشته شد از حیث اول بین قاعدهی مقتضی و مانع و استصحاب، همه جا معلوم نیست درست باشد. مثلاً اگر شما یقین کردید به این که مقتضی موجود است و شک در مانع دارید، مقتضی موجود است شک در مانع دارید، شما خب مانع هم قبلاً نبوده دیگر، شک دارید مانع، می گوئید آن وقت نبود، خب استصحاب عدم مانع می کنید، می گوئید مانع هم الان موجود نیست. نتیجه ی این که مقتضی بود و می گوئید مانع موجود نیست چی هست؟ این که مقتضی موجود است دیگر. حالا این با آن قاعدهی مقتضی و مانع این ها چه فرقی می کند این جا؟ یا این که جای دیگر مقتضی موجود بوده مانع هم نبوده، فلذا یقین کردید به وجود

متقضی، بعد احتمال می‌دهید در تداوم مانعی موجود شده باشد؛ خب این‌جا استصحاب بقاء چی را می‌کنید؟ همان متقضی را می‌کنید، استصحاب بقاء متقضی را می‌کنید. قاعده‌ی مقتضی و مانع هم همین است دیگر، می‌گوید چی؟ می‌گوید مقتضی که موجود بوده، نمی‌دانی در استدامه، گاهی در همان حین حدوثش هست گاهی در استدامه‌اش، مانعی پیدا شد یا نشد؟ خب مقتضی موجود مانع نمی‌دانیم، قاعده‌ی مقتضی و مانع هم همین را می‌گوید. شهید صدر می‌فرماید که این دو مورد کانه باعث شده بعضی تخیل کنند بگویند نه، این پس فرق استصحاب را با این نمی‌شود؛ حالا جوابی که از این داده می‌شود این است که این‌که باعث نمی‌شود شما بگویید این‌ها فرق ندارند، توارد نتیجه است اما به دو نکته‌ی مختلف، نه این‌که این‌ها یکی هستند پس فرق درست نیست. در هر دو مثال بله نتیجه این بشود که الان می‌گوییم مقتضی موجود است در هر دو مثال، منتهی یکی‌اش اگر به استصحاب تمسک می‌کنیم با توجه به این است که چیزی که موجود بود معمولاً باقی است، پس مقتضی باقی است در آن مثال اول مقتضی باقی است. استصحاب هم که می‌گوید عدم المانع موجود بود آن هم باقی است، دوتا امری که طریق داریم برای باقی بودنشان، مقتضی را طریق داریم به این‌که باقی است، عدم المانع سابق را هم طریق داریم به این‌که باقی است. خب مقتضی هست الان، آن هم که نیست، خب پس مقتضی دیگر وجود دارد دیگر که البته شرط را هم جزء مقتضی بیاورید. خب این ملاکش این است، اما اگر قاعده‌ی مقتضی و مانع را همین‌جا بخواهید تطبیق بدهید باید بگویید آن مقتضی موجود، مقتضی‌ها معمولاً کار خودشان را انجام می‌دهند، به این لحاظ باید بگوییم مقتضی هست. پس بین دو نکته‌ی مختلف است، آن یک چیز است این یک چیز است، ربطی به هم ندارند. در آن مثال دومش هم همین‌جور بود، این مقتضی بوده، مانع هم نبوده، مقتضی بوده، خب شما استصحاب به بقاء مقتضی می‌کنی می‌گویی خب موجود بود معمولاً موجودها باقی است. این به یک لحاظ است به یک نکته است، می‌گویی که چی؟ می‌گویی مقتضی بوده، مقتضی معمولاً کار خودش را انجام می‌دهد للتالی هم؛ آن یک نکته‌ی آخری است. بنابراین این، بله یک‌جا داریم که این‌جا قاعده‌ی مقتضی و مانع و استصحاب این‌ها نتایج‌شان مختلف می‌شود. همین مثالی که زدم که ملاقات با نجس برای آب مقتضی نجاست است. خب از این طرف می‌گویید که چی؟ قاعده‌ی مقتضی و مانع می‌گوید که این آب نجس است، از آن طرف استصحاب می‌گوید این پاک است، این‌ها با همدیگر ناخوانی دارند. یا مثالی که حالا ایشان این‌جوری می‌گویند، می‌گویند: «إذا لاحظنا استصحاب عدم الممنوع

المسبوق بالعدم» این مقتضی نبوده، ممنوع می شود آن مقتضی دیگر. قبلاً نگاه می کنیم می گوئیم این مقتضی نبود یعنی این نجاست این آب نبود، بعد مقتضی پیدا شد، یک وقتی که هنوز ملاقات اصلاً نبود، ملاقات بین آب و آن نجس نبود، خب آن موقع نجاست نبود، بعد مقتضی پیدا شد و نمی دانیم در هنگام وجود مقتضی مانع پیدا شد یا مانع پیدا نشد؟ کرّیت که مانع است پیدا شده یا نشده؟ این جا از این طرف استصحاب عدم نجاست دارید از یک طرف استصحاب عدم مانع دارید که کرّیت باشد و فرض این است که مقتضی هم حاصل شده، ملاقاتی حاصل شده. این جا استصحاب بقاء عدم نجاست دارید، از آن طرف مقتضی که می دانید موجود شده، استصحاب عدم مانع می آید می گوید که خب مانع هم نیست پس مقتضی که نجاست است محقق است. این جا این ها با هم درگیری پیدا می کنند، این جا که درگیری پیدا می کنند ایشان می فرماید اگر ما قاعدهی مقتضی و مانع را قبول کردیم قاعدهی مقتضی و مانع حاکم است، چرا؟ برای این که قاعدهی مقتضی و حاکم در سلسله علل دارد حرف می زند. می گوید مقتضی وجود دارد، مانع مفقود است ...

س: شک در طهارت و نجاست معلول این مقتضی و مانع ها هست...

ج: آره، این در سلسلهی علل دارد صحبت می کند از این جهت می گویند مقدم است.

«و لکنه تقدّم القاعدة علی الاستصحاب لکونها فی طرف العلة و حسابها مقدّم علی حساب المعلول و حاکم علیه». خب البته حالا این جا این جوری فرموده اند ولی مسألهی علت و معلول تکوینی را که نمی توانیم ما این جا بیاوریم. آیا بین این ها سبب و مسببیت شرعی وجود دارد که یعنی شارع ما را متعبد می فرماید؟ خب شارع دوتا دستگاه راه انداخته، یکی گفته هر جا یقینم را مقتضی کردی، شک در مانع کردی بگو مقتضی موجود است، تعبد است ولو این که جهتش هم همین امارت این جوری باشد. از آن طرف هم گفته هروقت یقین به شیئی کردی، شک در بقاء آن کردی آن هم بگو هست؛ آن هم به خاطر چی هست؟ آن برای یک اماره ای دیگری است که معمولاً چیز موجود باقی است. خب دوتا اماره دارد اختلاف می کند ....

س:؟؟؟ گفته شارع ...

ج: اما این علت و معلولیت ...

س: معلولیت شک، حاج آقا علیت و معلولیت بین چی هست؟ بین شک ما در نجاست این‌ها این شک ما که من نمی‌دانم نجس شده این مائی که قبلاً طاهر بوده؟ این حالت شک ما که موضوع دلیل استصحاب است این مسبب از چی هست؟ مسبب از این است که من نمی‌دانم کرّیت به عنوان مانع وجود داشته یا نداشته که این اگر به واسطه‌ی قاعده‌ی مقتضی و مانع که حتی واحده هم هست، موضوع واحده هم هست، این مانع برداشته بشود و بگویند که مقتضی موجود است و مانع موجود نیست، این خود شک ما در بقاء طهارت و نجاست را از بین می‌برد دیگر. این شک ما که من نمی‌دانم این آب نجس است یا طاهر است از چی هست؟ از این که من نمی‌دانم کرّیت مانع شده یا نه؟ جهت دیگر ندارد. و این خودش مسبب از چه شکی است؟ از این قاعده است و به واسطه‌ی اجرای این قاعده، این اصل سببی حالا بگوییم بنحوی، این مسبب است؟؟؟ برای شک ما. یعنی شما یقین می‌کنی که تعبد کرده شارع شما را و شک‌تان را از بین برده....

ج: نه، شما که می‌گویید ...

س: مثل اصل سببی مسببی. ایشان کار به نفس الامر ندارد که ...

ج: در اصل سببی مسببی حرف سر این است که در اصل ...

س:؟؟؟ شک است، این حالت شک ما که موضوع استصحاب است به واسطه‌ی قاعده‌ی مقتضی و مانع این شک ما از بین می‌رود ...

ج: نه دقت بفرمایید عرض ما این است که ببینید از باب علت و معلولی نمی‌توانیم پیش بیاوریم ...

س:؟؟؟ همان سبب مسببی است دیگر، یعنی ...

ج: نه دیگر چون حرف از ناحیه‌ی علت داریم می‌زنیم مقتضی و مانع مان در سایه‌ی علت دارد حرف می‌زند ...

س:؟؟؟

ج: نه، اگر شما بگویید که این اثر شرعی او هست، اگر این جوری بفرمایید اثر شرعی او هست بله، شارع وقتی به موضوع تعبد می‌کند یعنی تعبد به اثر می‌کند؛ چون معنا ندارد تعبد به موضوع بدون تعبد به اثر، آن‌جا درست است. اما اگر از این صرف نظر بکنیم اگر شارع اثر به خدمت شما عرض شود که شما استصحاب چی می‌کنید؟ استصحاب عدم

کَرِّیت می‌کنید درست؟ عدم مانع یعنی عدم کَرِّیت؛ استصحاب عدم کَرِّیت می‌کنید، عدم کَرِّیت این موضوع است برای این‌که این آب نجس است ...

س: این‌که اصل مثبت است، این‌که اصل مثبت می‌شود اگر بخواهیم استصحاب عدم کَرِّیت بکنیم بعد بگوییم پس نجس نیست از آن طرف، این اصل مثبت است که استصحاب عدم کَرِّیت بر استصحاب عدم مانع ...

ج: نه استصحاب عدم کَرِّیت می‌کنید می‌گویید چی؟ می‌گویید نجس است ...

س: بله دیگر

ج: خب پس استصحاب عدم کَرِّیت، یعنی این جوری می‌شود استصحاب عدم کَرِّیت می‌کنید می‌گویید نجس است اگر به این برگردانید بگویید شارع فرموده آب باشد کر نباشد «إذا لاقی مع النجس یتنجس» یک جزء آن بالوجدان است یک جزء آن بالاصل است. این‌که این آب است می‌دانم، این‌که کر نیست با اصل است، پس می‌شود آب هست کر نیست این هم بنحو عدم نعتی نباشد عدم محمولی باشد، آب باشد کر نباشد، نه آب غیر کر، آبی که متصف است به غیر کر، آب باشد کر نباشد. یعنی این‌جا آب باشد این‌جا کر نباشد درست؟ خب این درست است این مقدم می‌شود نه از باب علت و معلولی. از باب چی هست؟ خب این‌که دارد موضوع و دلیل درست می‌شود. آن وقت این مقدم می‌شود بر استصحاب به خدمت شما عرض شود که استصحاب بقاء طهارت یا عدم نجاست.

خب این راجع به این قسمت. و اما قاعده‌ی یقین و قاعده‌ی و استصحاب. در قاعده‌ی یقین و استصحاب فرق‌شان روشن است دیگر، استصحاب متعلق یقین و شک مختلف هستند زماناً ولو متحد هستند در استصحاب، قاعده‌ی یقین ما به شیء‌ای است شک ما در بقاء است در استمرار است، حالا یا اگر هم نگویید در بقاء و استمرار است آن تعبیر شهید صدر را بگویید، ما شک در یقین مفروغ‌عنه داریم ولی یقین‌مان مفروغ‌عنه است ولی در قاعده‌ی یقین، یقین ما مفروغ‌عنه نیست، قبلاً یقین داشتیم اما الان شک‌مان ساری شده می‌گوییم بیخود معلوم نیست این جور بود. شک می‌خورد به همانی که یقین به آن خورده بود ولی در استصحاب شک نمی‌خورد به همان که یقین به آن خورده بود، آن سر جایش هست، این تفاوتی است که این دوتا دارند. این از نظر، این را همه قبول دارند، این فرق قاعده‌ی یقین و قاعده‌ی استصحاب همه قبول دارند. اگر قائل شدیم به این‌ها استصحاب و قاعده‌ی یقین هم اماره هستند و این‌ها،

طریقت دارند از این نظر هم با هم فرق می‌کنند. فرق‌شان این است که در استصحاب می‌گوییم باقی است چرا؟ چون ما یُحدث یُدام، معمولاً چیزی که حادث می‌شود دوام دارد. اما قاعده‌ی یقین ما شک در همان داریم می‌کنیم، می‌گوید آقا یقین معمولاً یک چیز درستی است، این شک‌های بعدی و این‌ها، این‌ها درست نیست، چیزی که یقین کردی ...

س: ???

ج: بله، این دیگر «علی اساس قاعده... و حیثیة الکشف فی قاعده الیقین تقوم علی أساس غلبه أن الیقین لا یخطئ» معمولاً یقین اگر پیدا کردی آن وقت که حواس‌ات بوده، همین‌جوری که آدم یقین پیدا نمی‌کند، معمولاً یقین‌ها خطا نمی‌رود، چون معمولاً یقین خطا نمی‌رود پس کاشفیت در قاعده‌ی یقین بر یقین استوار است که یقین خطا نمی‌کند، کاشفیت در استصحاب بر متیقن استوار است که متیقن که موجود بود ...

س: حتی آن‌جا هم یقین می‌شد باشد ...

ج: درستش این است، نه ...

س: بنابر یقین بودنش باید این‌طور تفسیر کنیم که آن‌جا یقین معمولاً درست است چون ??? ولی این‌جا یقین معمولاً این چیزی که به آن یقین می‌شود معمولاً باقی است، این‌طور باید بگوییم ...

ج: آن چیزی که یقین به آن بدهد، همین، پس متیقن شد دیگر ...

س: بله بله، نه می‌دانم پس یقین آن‌هم باید در نظر بگیریم دیگر ...

ج: نه یقین آن، نه الا شک داری که باقی هست یا نه؟

س: ??? نه بنابر اماریت آن دوتا مبنا بود ...

ج: نه می‌دانم درست است، گفتم آن‌که درست است و الا عرض کردیم که دوتا مبنا بود بله، یک چیزی که یقین به آن کردیم، معمولاً چیزی که یقین به آن کردی پایدار است، نه آن‌جا فلذا اشکال کردند، یکی از آن مستشکلین شهید صدر است، می‌گوید نه چون یقین به آن پیدا کردی پایدار است، چون حادث است، چون حدوث پیدا کرده، چون کُهن پیدا کرده، معمولاً چیزی که وجود پیدا می‌کند پابرجا هست.

خب پس بنابراین در باب استصحاب طریق ما و کاشف ما عبارت است از حدوث آن شیء؛ ولی در باب قاعده‌ی یقین عبارت است از خود یقین که یقین لا یخطی معمولاً. پس بعداً که شک می‌کنی اعتنا نکن، چون معمولاً یقین‌ها درست است. که البته همه‌ی این حرف‌ها نادرست است البته در محل خودش خواهد گفت که این‌ها نیست یعنی استصحاب مبنی بر این امور نیست. پس این تفاوت هم وجود دارد بین این دوتا. پس قاعده‌ی متقاضی و مانع روشن شد، قاعده‌ی یقین هم این جهت هم روشن شد. می‌ماند به خدمت شما عرض شود که استصحاب قهقرائی، استصحاب استقبالی و فرق آن‌ها با خود استصحاب که دیگر ان شاء الله این را برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان